

# بسم الله الرحمن الرحيم



کوهباردل و جان باش و خزان باش، از نه  
ای بساباغ و بهاران که خزان من و توست

این همه قصه فردوس و تمنای بهشت  
گفت و گوئی و خیالی ز جهان من و توست

نقش ما کو منگازنده و بیچاره عقل  
هر کجا نامه عشق است نشان من و توست

سایه ز آتشکده ماست فروغ مه و مهر  
وه از این آتش روشن که به جان من و توست

نشود فاش کسی آن چه میان من و توست  
تا اشارت نظر نامه رسان من و توست

کوش کن باللب خاموش سخن می گویم  
پاسخم کوبه بخاهی که زبان من و توست

روزگاری شد و کس مروره عشق ندید  
حالیاشتم جهانی نگران من و توست

گر چه در خلوت راز دل ما کس نرسید  
بهره جاز فرمه عشق نهان من و توست